

رازی کبیر و بی مہری ہا...

دکتر ایرج صراف

سدهی یازدهم بہ وسیلہی روس ہا منقرض شدند. ژنرال سایکس نیز در تاریخ خود می نویسد: «نزد اروپاییان نام آن منتسب بہ کاسپی است و آن نام طائفہی بودہ کہ در سواحل غربی آن سکونت داشتند. لکن ایرانی ہا امروز آن را بحر خزر می نامند و این لفظ مربوط بہ دولت یا قلمرو طوائف «خزر» است کہ در اوایل قرون وسطی در طرف شمال آن موجود بودہ... الخ»^۳

مع ذلک هنوز اصرار هست کہ این نام بی اعتبار پذیرفتہ شدہ بماند! اما سبب اشارہی من بہ رازی و تالی دیگر، بلکہ محرک اصلی در این نوشتہ تا حدی بہ حافظ برمی گردد، کہ در فراخوانی مقالہ (شمارہی ۳۵) قرار گذاشتہ: «ویژہ نامہی برای مولانا، نظامی، ابوریحان بیرونی، سہروردی، مسعود سعد سلمان، ابن یمن، جامی، محمد بن جریر طبری، بیہقی (مکرر)، حافظ (مکرر)، سعدی (مکرر)، خواجو، صائب تبریزی، وحشی بافقی، وصال شیرازی، رضا عباسی، میرعماد، کمال الملک و...» منتشر شود کہ ظاہراً اشتباہی سبب افتادن نام «رازی» و «فارابی» از فہرست شدہ باشد! زیرا شک نیست کہ مدیر دانشمند حافظ ہمہی دانشمندان کشور را بہ نام و مشخصات می شناسد و در میزان طبقہ بندی آن ہا نیز مسلط است پس باید «اشتباہی» پیش آمدہ باشد، خصوصاً این کہ «انالحق» گوی سربداری چون «سہروردی» در نخستین گزیدہ آوردہ شدہ و لذا «رازی» ہم بہ زعم نگارندہ می تواند پس از «و» ربط تصور شود!

اینک و در شرایطی کہ حافظ بہ ظاہر «گوشہ» گزیدہ، البتہ توقع اعتراض شدید بہ چنین «نامربوط» ہا نمی رود، اما محض تذکر و یادآوری بہ ہمہی ادبا و نویسندگان و خصوصاً محققینی کہ «حافظ مسلک» اند، شاید ضرورت داشتہ باشد کہ بگویم: «بیش از ہر تحقیق در حال حاضر، مسالہی حفظ و دفاع از ہویت انسانی و ملی این آب و خاک لازم است. چون در عصر ما، نہ تنها «سرقت ادبی» و علمی هست، بلکہ «سرقت ادیب و دانشمند نیز چیز پوشیدہی نیست و حتا تحریف ملیت اشخاص و اماکن نیز از این آسیب بہ دور نماندہ است، چنان کہ نام عربی برای «خلیج فارس» کہ تا این اواخر بارہا بر زبان راندہ شد (کہ خوشبختانہ، بہ موقع و بہ طور رسمی بدان پاسخ کافی دادہ شد)، شاید هنوز چون آتش زیر خاکستر ماندہ و خاموش نشدہ باشد! و این رازی، این اعجوبہی قرن خود، انسان جامع العلم، چہ گونه کسی بود کہ جزو نام آوران تاریخ ذکر شد؟ ہرچند کہ در مجموع رازی بہ نام پزشک مشہور است، اما مطالعہی آثار و حتا نگاہ بہ فہرست آن جامعیت دانش رازی را نشان می دہد. و جا دارد مختصری از زندگی اش ذکر شود، حتا اگر تکراری بہ نظر آید.

ابوبکر، محمد بن زکریای رازی، اندیشمند، پزشک، موسیقی دان، فیلسوف، منجم و کیمیاگر بزرگ ایرانی، نامی مشہور در تاریخ علوم است و شہرت برون مرزی اش، بہ سبب آثار و تالیفات گران سنگ او جاودانہ خواهد

□ شد مُبدلُ آب این جو چند بار

عکس ماہ و عکس اختر برقرار نگارندہ در آخرین ہفتہ ہای اقامت در خارج از کشور، بہ نوشتہی پزشکی برخوردارم کہ «رازی» دانشمند معروف ایرانی را «عرب» معرفی نمودہ بود! البتہ می بایست همان زمان و با همان زبان، پاسخ می نوشتم. لکن مسالہی کوچ دائم و آن ہم پس از سال ہا زندگی در غربت، آن قدر وقت گیر بود کہ مجال این کار را نیافتم و آن گاہ اندیشیدم کہ بہتر است ہم وطنان و خصوصاً مسوولان نظام نیز بدان واقف شدہ و اعتراض درخور اهمیت مطلب ابراز کنند. لذا بہ جہت تناسب موضوع، نوشتہی تہیہ و بہ مجلہی علمی نظام پزشکی ایران، ارائه دادم. خوشبختانہ مسوول مربوطہ نیز بہ عنوان «ممیز مطالب» حساسیت لازم را داشت و بہ چاپ آن اقدام نمود.^۱

اما دیگر در جایی اعتراضی یا عکس العملی ندیدم و نشنیدم. در حاشیہی این عنوان باید از مطلبی یاد کنم کہ ہرچند عنوانی دیگر دارد، ولی بہ طور اصولی در ہمین مایہ است و آن تحریف نام «کاسپی» یعنی دریای بزرگ شمال ایران می باشد کہ متأسفانہ تحت تاثیر غفلت بہ نام «خزر» معروف شدہ است. طبق آن چہ کہ نگارندہی حقیر از نوشتہ ہای در دسترس خواندم، این کہ نام «کاسپی» در فہرست اغلب جہانگردان خارجی آمدہ و از نظر ما توضیح در وجہ تسمیہ آن چنین است کہ در اصل باید «کاس - پی» نوشتہ شود. چون «پی» یا «بی» یا «بیہ» در محاورہی قدیمی «کاس» ہا باید بہ معنی آب و رودخانہ و توسعاً «دریا» آمدہ باشد کہ سر ہم تعلق این دریا را بہ «کاس» یا «کاسی» ثابت می کند. قومی کہ در ہزارہای پیش منطقہی وسیعی از خاک میہن ما را در تصرف داشتند. قومی کہ کادوسان و امردان و شاید گیل ہا را نیز در برمی گرفت. یادگار این نام گذاری واژہ ہای «بیہ پس» و «بیہ پیش» یعنی دو منطقہی هست کہ در شرق و غرب سفید رود از قدیم باقی ماندہ و در تاریخ ہای مکتوب گیلان فراوان دیدہ می شود. بہر حال نگارندہی ناچیز باوجود فقر بضاعت در تحقیق و ادب، بہ ضرورت انجام وظیفہی میہنی - سکوت را جایز ندانستہ و سال ہا پیش بہ این مطلب اعتراض و بہ چاپ توضیحی (در جریدہی محلی) اقدام نمودم! البتہ در این مورد نیز تا مدتی بعید چیزی در جراید نخواندم. اما بالاخرہ، دوست محقق و دانشمند آقای سیدحسین موسوی، قاضی بازنشستہ و وکیل مبرز فعلی دادگستری کہ حضورش محفل انس دوستان بی شمار بودہ است بہ مناسبت و ضرورت، مجدد بہ ہمین توضیح و اعتراض اقدام نمود. حال از چہ زمان نام «خزر» کہ بہ نوشتہی ابن فضلان قومی مہاجر (کہ آیین یہود داشتند) و ساکن شمال شرق این دریچہ بودند، موافق طبع ایرانیان قرار گرفتہ، بہ درستی اطلاع ندارم، این قدر گفتہ شدہ کہ نام دریای خزر در سده ہای ۸-۷ میلادی بہ میان آمدہ و ملہم از نام قبایل ترکی ست کہ در

ماند. او که در سال ۲۵۱ هـ در ری متولد شده بود، در سال ۳۱۳ هـ در شصت و دو سالگی در همان شهر فوت نمود. در بعضی از نوشته‌ها آمده که تا سی سالگی به تحصیل موسیقی پرداخت و آن‌گاه طب را از علی بن سهل بن ربان طبیب معتمد آموخت (که در این صورت باید او مدتی در بغداد تلمذ کرده باشد. و شق ضعیف این‌که، طبیب نام‌برده آن زمان در ری می‌زیسته است.)

ابواسحق ابراهیم بن محمد معروف به غضنفر تبریزی در کتاب **المشاطه الرساله الفهرست** وفات او را پنجم شعبان ۳۱۳ نوشته و اضافه می‌کند که سن او به سال قمری ۶۲ سال و پنج روز به سال شمسی شصت سال و دو ماه و یک روز بوده است. و هم او (غضنفر تبریزی) می‌نویسد: «زادگاه او ری بود و زادروزش غره شعبان سال ۲۷۲ بود. و از احوال او بر من معلوم نشد جز این‌که او به «کیمیا» اشتغال ورزیده و چشم خود را ثابت و پذیرای آفات و عوارض گردانیده، ممارست با آتش و تندوی بوهای تند چشم او را به بیماری‌های سخت دچار ساخت که او را ناچار به درمان گردانید و همین حال او را به اشتغال به پزشکی کشانید. سپس او به ماورای پزشکی که مناسب او نبود تجاوز کرد و در صناعت به پایبندی عالی رسید و شاهان بزرگ نیازمند او گشتند و او را با احترام به حضور می‌طلبیدند...» البته از توضیح فوق مشکل می‌توان به راحتی گذشت، چون گرفتار بیماری چشم‌شدن، نمی‌تواند کسی را به اشتغال به پزشکی بکشاند. الا این‌که کسی از قبل یا پس از درمان به یادگیری این حرفه پرداخته باشد. و همین‌طور از جمله «ماورای پزشکی که مناسب او نبود» نیز چیزی دستگیر خواننده نمی‌شود! اما به‌هر حال این‌ها موکداتی‌ست که به یادگار مانده و تحقیق در صحت و سقم هم‌همی مطالب مزبور، خود زمانی دیگر را می‌طلبد.

قدر مسلم این است که معروفیت عمده‌ی رازی در طب است. کتاب **تاریخ ادبیات در ایران**^۱ در شرح حال اطبای بزرگ تاریخ ایران آثار او را چنین معرفی می‌کند. الحواوی، طب الملوک؛ من لایحضره الطیب دفع متضاد الاغذیه المدخل الصغیر و الفصول الطب منصوری یا کتاب المنصوری... اما به احتمال زیاد نام سایر آثار پزشکی این دانشمند بزرگ تا «۵۶» مجلد گویا در دسترس مولفین نبوده و معلوم هم نیست که نسخه‌یی از همه‌ی این فهرست موجود باشد!

تاسف در این است که بعضی از نویسندگان خارجی نیز به او لقب «جالینوس العرب» داده‌اند که آن‌هم جای اعتراض دارد. چون در مورد او به وجه توسعه جالینوس شرق می‌توانسته برانزده باشد و نه ساخت ملیت مجهولی که حتا به بهانه‌ی بزرگداشت، طرح آن از ناآگاهی حکایت دارد.

هم‌چنین تاسف بزرگ از آن است که آثار این دانشمند ایرانی نیز مانند بسیاری از تالیفات ارزشمند و قدیمی ما بیش‌تر به‌وسیله‌ی خارجی‌ها کشف و معرفی شده‌اند. حال اگر نسخی هم از این دست در کتابخانه‌های شخصی و ایرانی موجود باشد، متأسفانه معرفی مناسبی از آن به‌عمل نمی‌آید. مثلاً یکی از این نوشته‌های رازی که نامش در فهرست فوق آمده کتاب **طب الملوک** می‌باشد. جزوه‌یی کوچک با سی و هشت صفحه‌ی نوزده سطر و قطع کوچک که نسخه‌ی خطی این جزوه در کتابخانه‌ی شادروان میرزاظاهر تنکابنی دیده شده است.^۴ (از این کتاب در تعلیقات **چهار مقاله‌ی** عروضی سمرقندی، ص ۴۰۳ نیز نام برده شده است.) شادروان جهانگیر سرتیپ‌پور در توصیف جزوه‌ی مزبور می‌نویسد که محمد زکریای

رازی این کتاب را به‌نام علی وهسودان حاکم ری تالیف نمود. در معرفی علی وهسودان نیز باید یادآور شد که او جزو حکام مستقل گیلان بود و قلمرو حکومتی خود را تا شهر قدیمی و آباد ری توسعه داد و رازی این اثر خود را به‌نام او نوشت (چنان‌که **طب المنصوری** را هم به‌نام «منصور بن اسحاق سامانی» در ده جزوه تالیف کرده است.)

همان‌طور که معروف است در صفحات قبل اشاره شد، در اواخر عمر چشمانش از بینایی افتاد که البته این مهم نمی‌توانست پوشیده بماند و شاگردانش که آن‌زمان در رشته‌های مختلف تبحر داشتند، جهت مداوای استاد خود دواطلب شدند که به دو مورد اشاره می‌شود:

۱- احتمال داده‌اند که یکی از این شاگردان همان ابن‌قارن رازی باشد که ابن ابی اصیبه داستانی درباره‌ی بیماری رازی از او نقل کرده است. (عیون‌الاینا، ص ۴۱۸) و این اما بعید به‌نظر می‌آید، چون بنا به قول ابن‌عبری، رازی هنگام معالجه از او سوالاتی درباره‌ی طبقات چشم (تشریح!) کرده که او نمی‌دانسته. سپس رازی گفته: کسی که آشنا به طبقات چشم نباشد، نمی‌تواند چشمان مرا درمان کند. (تاریخ مختصرالدول، ص ۱۵۸ / ص ۱۱۶ فهرست کتاب‌های رازی و نام‌های کتاب‌های بیرونی) و بنا بر این از درمان سر باز زد. اهمیت این یادآوری از آن جهت مهم است که نشان می‌دهد «علم تشریح» در عصر رازی اهمیت زیادی داشت و خود او نیز بدان تسلط کامل داشت که حتا در حین بیماری خود، احاطه بدان داشت.

۲- یکی دیگر از شاگردانش که کتاب **هدایه اخوینی** را از جمله در مقوله‌ی تشریح چشم نگاشته است نیز در این مورد اقدام نمود و از طبرستان به دین استاد شتافت. این کتاب دومین یا سومین اثر پارسی‌ست که در سده‌ی چهارم هجری (حدود سال ۲۵۳ هـ) توسط ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی البخاری، تالیف شده و به دست ما رسیده است.^۵ این کتاب به‌نام **هدایة المتعلمین فی الطب** معروف می‌باشد. یک نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه بادلیان آکسفورد (با تاریخ کتابت ۴۷۸ هـ.ق.) موجود است و نیز دو نسخه‌ی دیگر، یکی در کتابخانه‌ی فاتح استانبول و دومی در کتابخانه‌ی ملی ملک در تهران دیده شده است. (فیلم آن‌ها نیز به ترتیب به شماره‌های ۱۲۳۴ و ۱۹۷۶ در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران ثبت شده است. همان) نظامی عروضی سمرقندی نیز در مقاله‌ی چهارم از کتاب چهارمقاله آن را معرفی کرده و در عصر ما نیز نخستین بار استاد فقید مجتبی مینوی آن را شناسانده، دکتر جلال متینی و دکتر محمود نجم‌آبادی در معرفی آن اقدام کرده‌اند؛ گرچه به‌قول دکتر امامی میبیدی «در هیچ ماخذ دیگری از آن یاد نشده است». همان

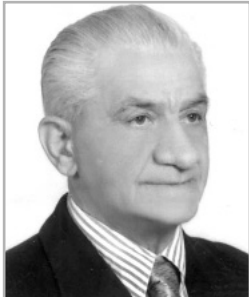
به‌هر حال شناخت این دانشمند که از شاگردان رازی کبیر بود، و در درمان بیماری‌های چشم شهرت داشت، بسیار مهم است، چون احتمال می‌رود، همان شاگرد دیگر رازی باشد که پس از نابینا شدن استادش برای درمان او شتافته و این مذاکرات بین آن‌ها صورت گرفته است:

«... رازی از کیفیت مداوای خود از او پرسش نمود و او چه‌گونگی درمان را شرح داد. ابوبکر (رازی) گفت: من گواهی می‌دهم که تو در میان چشم‌پزشکان یگانه و داناترین کس هستی، ولی می‌دانی که این امر (لابد نوع درمان موردنظر!) دردهایی را در بر دارد که نفس بدان رنجه می‌شود و دارای شکنجه‌های دیرنده‌یی‌ست که آدمی را خسته می‌سازد و شاید که عمر سرآمده و مرگ نزدیک شده باشد، آن‌گاه برای هم‌چو منی زشت است که در

ای حُسنِ حَسَن

اَمْن و امین همه دل‌ها

دکتر مصطفی شهرام



مدیر گران قدر ماهنامه‌ی وزین **حافظ**،

جناب آقای پروفیسور سیدحسین امین با درود بی‌پایان و آرزوی عمر پُربرکت برای جناب عالی، با توجه به **ماهنامه‌ی حافظ** شماره‌ی ۴۰، صفحه‌ی ۶۲ [فردا خبری، ناگه، آید که امین مُرد]، این غزل امیدبخش را از من بپذیرید.

ای کاش امین، تا به ابد زنده بماند
تابنده و پوینده و پاینده بماند
در راه ادب، خسته و فرسوده نگردد
با شعر و غزل، شاد و برازنده بماند
با عقل و درایت، قلم چابکِ حق‌گو
از بهر وطن، چهره‌ی آینده بماند
خواهم ز خداوند جهان، عمر درازش
صد سال دگر نیز، سُراننده بماند
شکر چو فشانند زلب پُرشکر خویش
امید من آن است که پُرخنده بماند
خوشحالی یاران بود، آزادی حافظ
بگذار که بدخواه، سرافکنده بماند
آزادی ما گم شد و او در پی آن است
گم‌گشته‌ی ما جوید و جوینده بماند
امید که این مهر درخشنده‌ی دانش
چون چهره‌ی خورشید درخشنده بماند
ای حُسنِ حَسَن، اَمْن و امین همه دل‌ها
از عطر وطن جان تو، آکنده بماند
ای مظهر امید همه مردم ایران
خصم تو پریشان و پراکنده بماند
این گفته‌ی «شهرام» بود در همه‌ی عمر
ای کاش، امین، تا به ابد زنده بماند

داشت. چنان‌که از تقریرات غضنفر تبریزی به ابوریحان بیرونی نیز مستفاد می‌شود:

«... و اگر بزرگداشت من تو را نمی‌بود چنین کاری نمی‌کردم (یعنی جمع‌آوری کتب رازی و تحقیق در مورد آثار او) زیرا برانگیختن دشمنی مخالفان در این کار است و آنان گمان می‌برند که من از پیروان او هستم و جدایی نمی‌نهم میان آن‌چه که با اجتهاد به صواب کشیده می‌شود و میان آن‌چه هوی و فرط تعصب او، او را بدان متمایل کرده است. چندان که به رسوایی افتاده است و در سخت‌دلی ارباب دیانت، از اهمال و اعراض و اغفال بسنده نکرده و بیاری ارواح سود و افاعیل شیاطین به قدح دیانت مشغول گشته است و این او را وادار ساخته که به کتاب‌های مانی و یاران او راهنمایی گردد...». با این همه در رد مخالفین رازی به طعنه می‌نویسد: «... پس پیوسته می‌بینم کسی را که خاک پای خود را هموار نمی‌تواند بکند، می‌گوید: «رازی اموال و ابدان و ادیان مردم را فاسد ساخته است». او در قسمت اول و پاره‌یی از قسمت آخر صادق است و لذا رد کردن او در قسمت پایین دشوار می‌نماید... و اما از قسمت پسین رهایی نیافتیم، زیرا من کتاب او را در علم الهی مطالعه کردم و او در آن به آشکارا بر کتب مانی راه می‌نمود، خاصه کتاب او که **سفرالاسرار** نام دارد. و خصوصیات دیگر که در شرایط خود جای بحث و بررسی دارد. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- «آیا رازی دانشمندی عرب بود؟» مجله‌ی علمی **نظام پزشکی**، ایرج صرافه سال اول، شماره چهارم، شهریور ۱۳۴۹، ص ۲۵۱.
- ۲- کاسبی = پبله‌دریا، **گیلان ما**، سه‌شنبه ۲۶ مرداد ۱۳۷۶، ایرج صراف.
- ۳- ژنرال سرپرسی سایکس: **تاریخ ایران**، ج ۱، ص ۳۲، چاپ چهارم، ترجمه محمدتقی فخرداعی، گیلان، چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۶۲.
- ۴- کتاب **الخواص** که با عنوان کتاب **طب الملوکی** معروف می‌باشد، جهانگیر سرتیپ‌پور، پانویس صفحه‌ی ۹۹، نام‌ها و نام؟ گیلان.
- ۵- مجله‌ی **نبض**، شماره‌ی دوم، سال اول ۱۳۷۰، دکتر محمدعلی امامی میبیدی.
- ۶- **فهرست کتاب‌های رازی و نام‌های کتاب‌های بیرونی**، ص ۱۸.
- ۷- **تاریخ تکامل جراحی**، ایرج صرافه چاپ فارس، ۱۳۵۰، ص ۲۴.

بازمانده‌ی عمرش درد و رنج را بر راحت برگزیند. پس بازگرد، در آن‌چه که نیت و سعی کردی از تو سپاسگزارم». و جایزه‌ی فراوان به او داد. پس از آن روزگار درازی بر او نگذشت و در ری وفات یافت. در پنجم شعبان سنه‌ی ۳۱۳ و در آن وقت سن او به سال قمری شصت و دو سال و پنج روز و به سال شمسی شصت سال و دو ماه و یک روز بود!

اصولاً آثار رازی را در مجموع تا رقم تقریبی ۱۳۳ و بلکه بیش‌تر نوشته‌اند که متأسفانه بیش‌ترین آن‌ها به وسیله‌ی خارجی‌ها معرفی شده و ایرانیان را شاید هم دسترسی به همه‌ی آن‌ها نیست. در عین حال نیز ممکن است بعضی از این آثار در کتاب‌خانه‌های شخصی یا عمومی کشور موجود باشد که اهل تحقیق را از آن اطلاعی نیست. و چون هویت تاریخی ملت ما را همین محدود نوشته هم می‌تواند اثرگذار معرفی کند، دریغ است که چنین میراث گران‌بها به سبب کم‌توجهی فراموش گردد! پس جا دارد که همکاران باذوق و نویسندگان صاحب‌همت که اهلیت نیز دارند در ساعات فراغت خود به این مهم (یعنی شناساندن نسخه‌هایی از این نوع، اگر دارند!) همت گماشته و در صورت تمایل اطلاعات خود را در همین مجله منعکس نمایند تا «بانک اطلاعاتی» به حد لازم تکمیل گردد، چون فقط آن زمان با چنان «کتاب‌شناسی» جامع می‌توان راه‌های بررسی و تحقیق را به شیوه‌ی علمی گشود و به غنای فرهنگی - ملی کشور کمک نمود.

اهمیت زمان رازی در مایه‌ی پزشکی بدان جهت است که «علم‌الابدان» با آموزش تشریحی همراهی داشت. به‌خلاف دوره‌هایی که به سبب ممنوعیت تشریح، دانش پایه‌ی قیاس بر حیوانات بوده و در پاره‌یی موارد نیز پایه و مایه حدس و گمان داشت و لذا اشتباهات فاحش نادر نبود... به‌همین سبب نیز اروپایی‌ها، تاریخ طب آن دوره‌ی خود را دوران «بی‌تشریح» شناسانده و عصر کالبدشکافی خود را دوران «با تشریح بدنی» نامیده‌اند. ۷ و می‌دانیم که تنها همین رشته از دانش چه تحولات شگرفی در «علم‌الابدان» پدید آورده است.

اما غیر از این‌ها، رازی به سبب عقاید شخصی چندان مورد علاقه‌ی گروهی نبود و شاید نظریات او جنبه‌ی سنت‌شکنی هم